

جایگاه معرفت‌شناسی در دانش جغرافیا؛ خاستگاه‌ها و رویکردها

بهزاد فزونی واجارگاه^۱

چکیده

علم جغرافیا یکی از علوم تأثیرگذار در زیست بشر است که در گذشته و حال، تحولات متعددی را به لحاظ بنیادهای فلسفی به دنبال داشته است. این تحول نشان می‌دهد که متخصصان و اندیشمندان این حوزه بر سر موضوع، ماهیت و تعریف این علم هم‌نظر نبوده‌اند؛ اما با وجود این تنوع موجود در علم جغرافیا، امروزه این علم توانمندی‌های بسیاری یافته و با ابزارهای فنی که در دست دارد دارای گرایش‌های تخصصی جدیدی گردیده است. فلسفه دانش جغرافیا به‌مثابه اساس‌نامه یا قانون اساسی نظام علمی این دانش، نقشی کلیدی و مرکزی در حیات علمی آن دارد. اگرچه تحول در زندگی بشر و ضرورت‌های نوین آن در بدو امر به تخصص‌گرایی در علوم منجر شد، ولی با گسترش شاخه‌های علمی توجه به کلیت معرفت بشری نیز به احساسی مشترک بین اندیشمندان مبدل گردید تا با نگرشی نو در گام نخست به تبیین فلسفه علم جغرافیا پرداخته شود و در راستای آن وضع معرفت‌جغرافیایی را بررسی نماید. امروزه موضوع معرفت‌شناسی در دانش جغرافیا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این اهمیت متأثر از مکتب‌های فلسفی مانند اثبات‌گرایی، هرمنوتیک و پسا‌ساختارگرایی است. در این مقاله تلاش شده است تا این مسئله مورد بررسی قرار گیرد و اهمیت آن برای دانش جغرافیا آشکار گردد.

کلیدواژه‌ها: دانش جغرافیا، معرفت جغرافیا، معرفت‌شناسی، اثبات‌گرایی، هرمنوتیک

۱. استادیار گروه جغرافیا، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛

behzad1240@yahoo.com

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۱۲/۶ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۳/۱۴)

مقدمه

برخی از رشته‌ها و گرایش‌های علمی به ویژه در حوزه علوم انسانی به دلیل این که موضوع و ماهیت آن‌ها روشن هستند، خیلی به تبیین فلسفی نیازمند نیستند؛ مانند دانش جامعه‌شناسی، اقتصاد، روان‌شناسی، زمین‌شناسی و فیزیک که به ترتیب قلمرو پژوهش آن‌ها جامعه‌های بشری، معیشت زندگی انسان‌ها، روح و روان انسان‌ها، ساختار و مواد تشکیل‌دهنده زمین، و در نهایت ماده، نیرو و انرژی است و چون این امور به مثابه موضوع‌های روشن و عینی در جهان آفرینش قلمداد شده‌اند و شک و تردیدی در واقعی و روشن بودن آن‌ها وجود ندارد؛ اما تبیین فلسفه جغرافیا در زمره فلسفه علم قرار دارد که به در آن به بیان ماهیت، موضوع، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و هدف‌گذاری علوم مختلف پرداخته می‌شود؛ بنابراین، فلسفه هر رشته علمی بنیادی‌ترین و مهم‌ترین موضوع و مسئله آن رشته است و اصلی‌ترین نیاز دانش جغرافیا و گرایش‌های اختصاصی آن، توجیه و تبیین فلسفی آن از قبیل حقیقت ماهوی و متعلق آن، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی آن است و سرانجام غایت‌نهایی آن است که هم آن را به صورت علمی منسجم معرفی می‌کند و هم سبب می‌شود که گرایش‌های اختصاصی آن به صورت مکمل همدیگر عمل کنند.

۱- بعدهای فلسفی جغرافیا

۱-۱. ماهیت و موضوع

پنج دیدگاه ماهوی برای شناسایی ماهیت و موضوع جغرافیا که بازتابنده چیستی آن است عبارتند از:

الف) چیستی پدیداری: پدیدارشناسی و مطالعه پدیدارهای عینی و پراکنش آن‌ها در فضای جغرافیایی در این دیدگاه مورد توجه است و همچنین کالبدشکافی، شناخت پدیده‌ها، کارکردشناسی و علت وجودی آن‌ها، فرایند معرفتی دانش جغرافیا را فراهم می‌کنند.

ب) چیستی ساختاری: محیط و فضای حاصل از دانش جغرافیا به مثابه واقعیت عینی و وجود انضمامی با در نظر گرفتن همه شاخص‌ها و معیارها، از مرحله محلی تا مرحله کروی،

جایگاه معرفت‌شناسی در دانش جغرافیا؛ دانشگاه؛ و رویکرد؛ ۱۵۷

به عنوان یک نظام و ساختار، اعم از سطوح دیدنی و نادیدنی، در این نگرش مورد توجه قرار خواهد گرفت. کالبدشکافی و شناخت ساختار، تبیین مفاهیم پایه، ابعاد و عناصر آن، روابط بین ابعاد ساختاری و عناصر، پدیدارهای فضایی، ترکیبات و اشکال فضا؛ «کشف قوانین و حقایق علمی، تولید نظریه‌های قابل تعمیم، الگو یابی پدیده‌ها و ابعاد مکانی آن‌ها، عدالت فضایی، خلق فضای زیست مطلوب، آمایش فضا و همزیستی عناصر انسانی و طبیعی برای حفظ تعادل‌های اکولوژیک در فضا، چارچوب معرفت‌شناسی علم جغرافیا را تشکیل می‌دهند» (حافظ‌نیا، ۱۳۹۲: ۴۰۱). این موضوع امری واقعی و حقیقی، قابل مطالعه و جزء ضروریات زندگی بشر هست که از ویژگی مستقلی برخوردار است و می‌تواند تکیه‌گاهی قوی برای تبیین فلسفه علم جغرافیا باشد.

ج) چستی کروئولژیک و اطلاعاتی: در جغرافیا این نوع نگرش سابقه‌ای قدیمی با موقعیت پارادایمی که داشته است، جغرافیا را به عنوان دانشی در نظر گرفته است که فقط به جمع‌آوری داده‌ها و توصیف خالص ناحیه‌ها، منطقه‌ها، و مکان‌های فضاهای می‌پردازد. در این نگرش که جمع‌آوری داده‌های ویژه و توصیف کردن موارد خاص اهمیت دارد، معرفت گسترده و به دست آوردن گزاره‌های علمی خیلی مورد توجه نیست. دوره کهن و نیز آثار به‌جامانده از جغرافیدانان مسلمان قسمت مهمی از منابع برای این نوع از نگرش جغرافیایی به شمار می‌آید.

دیدگاه کروئولژیک و اطلاعاتی وجه غالب در جغرافیای ایران نیز بوده است؛ به گونه‌ای که امروزه این رویکرد بر نظام آموزش جغرافیا در مراکز دانشگاهی و همچنین برداشت جامعه و مردم از علم جغرافیا در ایران نیز حاکم است و همین موضوع یکی از چالش‌های رشته جغرافیا به صورت رشته علمی، چه از حیث نظری و چه از نظر کاربردی، می‌باشد. هر چند اطلاعات مکانی و فضایی به خودی خود دارای ارزش کاربردی است، اما توانایی به وجود آوردن گزاره‌های علمی نظری را نخواهد داشت؛ به ویژه هنگامی که مسئله جمع‌آوری داده‌ها سامانمند و باهدف نباشد.

د) چستی میان‌رشته‌ای: برخی علم جغرافیا را دانشی میان‌رشته‌ای می‌دانند که در پیونددهنده نظام‌های طبیعی، علمی و انسانی است و بر این پایه علم جغرافیا را تعریف

نموده‌اند و در واقع ماهیت و ذات آن را پیوندی از داده‌های تخصصی رشته‌های گوناگون در خصوص مکان و فضای جغرافیایی دانسته‌اند. نگرش میان‌رشته‌ای ذات مستقل علم جغرافیا را به مثابه رشته‌ای مستقل علمی زیر سؤال می‌برد و وجود آن را به مثابه معرفتی جدا که واقعیت و حقیقتی را در علم آفرینش واکاوی می‌نماید، مورد چون و چرا قرار می‌دهد. **ط) چپستی ربطی:** دانش جغرافیا در این رویکرد، دانش بررسی رابطه‌ها، خواه رابطه یک‌جانبه اثرگذاری طبیعت یا محیط بر انسان، یا نسبت یک‌طرفه اثرگذاری انسان یا نظام‌های انسان بنیاد بر طبیعت یا محیط، و در نهایت رابطه دوطرفه انسان با طبیعت و محیط، به شمار می‌آید. در نگرش ربطی، امور واقعی که عینیت ندارند به منزله ذات و موضوع علم جغرافیا دانسته می‌شوند. به همین دلیل موضوع علم جغرافیا را می‌توان «فضا» دانست (ر.ک حافظ نیا، ۱۳۹۱: ۸۸).

آنچه به حوزه واقعی فضا، مربوط می‌شود سه بعد طول، عرض و ارتفاع است. اما آنچه به حوزه حیات مربوط است، جنبش، تلاش، و زیست انسان‌ها در این فضای سه‌بعدی است. فضای جغرافیایی در حقیقت عبارت است از گستردگی فضا که تابعی از توانایی انسان‌ها برای بسط زندگی و تلاش خود در میان ستاره‌ها و کهکشان‌ها است. این فضا، مانند زمین پایه است و با مبدأ سطح زمین در بعد ارتفاع گسترش می‌یابد و همراه با آن، اکوسیستم و مقتضیات حیات زمینی، را به دنبال خود در قلمرو فضای بین ستاره‌ها و کهکشان‌ها می‌کشانند. فضای جغرافیایی در هر مقیاسی، از یک نظام کلی و سه‌مرحله‌ای همراه با خصوصیات، سرمشق‌ها و قانونمندی‌های مشترک برخوردار است که در نسبتی نظام‌مند با همدیگر قرار دارند که آن «اکوسیستم جغرافیایی» می‌نامند. بخش‌های محوری نظام اکوسیستم به شرح زیر است:

الف- عناصر طبیعی: مانند موقعیت، کالبد، توپوگرافی، اقلیم، آب، پوشش گیاهی، حیات، منابع کانی، انرژی و غیره که با یکدیگر در رابطه سیستمی قرار دارند و سیستم طبیعی فضاها را شکل می‌دهند.

ب- عناصر انسانی: مانند جمعیت و جامعه‌های بشری با همه ویژگی‌های خود که با تلاش، زندگی و حرکت خود ساماندهی انسانی به منزله روح فضای جغرافیایی را به وجود می‌آورند.

ج- سازه‌های انسان ساخت: مانند سکونت‌گاه‌های شبکه‌های ارتباطی، ساخت‌های

جایگاه معرفت‌شناسی در دانش جغرافیا؛ حاشیه‌ها و رویکردها؛ ۱۵۹

اقتصادی، نهادی و خدماتی، ترمینال‌ها، گره‌ها و غیره که محصول اراده انسانی بوده و در تقلا‌ی تأمین نیازها و در تعامل با طبیعت و تولید ساخته شده‌اند و از آن می‌توان به محیط مصنوع تعبیر نمود. پدیده‌های فضایی دارای ساختار و کارکرد در فضای جغرافیایی هستند که انعکاس آن در فضا قابل ردیابی است.

به این دلیل موضوع علم جغرافیا، شناخت و ساماندهی فضای جغرافیایی در همه مقیاس‌ها شامل: الف) شناخت و تبیین نظام و قانونمندی‌های اکوسیستم جغرافیایی فضا؛ ب) شناخت و تبیین رابطه نظام‌مند تک‌بعدی و چندبعدی، اعم از علت و معلولی یا کنش متقابل فضایی؛ ج) شناخت و تبیین پدیده‌های فضایی و الگوهای پخش و سامان آن‌ها در فضا؛ د) شناخت و تبیین علت وجودی، ساختار و کارکرد پدیده‌های فضایی (بسیط و سنتزی) می‌باشد.

فضای جغرافیایی از سلول‌هایی تشکیل شده است که از آن به عنوان مکان نام‌برده می‌شود. مکان‌ها در فضای جغرافیایی به دو شیوه مطلق و نسبی دیده می‌شوند. در شیوه مطلق، مکان کوچک‌ترین واحد فضا است که تجزیه‌ناپذیر است که شامل حوزه شخصی، محل زیست و تلاش انسان است. به بیان دیگر، مکان و فضای جغرافیایی از سه عنصر و رکن بنیادی مانند انسان‌ها، محیط طبیعی و سازه‌های انسانی تشکیل شده‌اند که با یکدیگر در نسبت تعاملی و میان‌کنشی قرار دارند و اکوسیستم جغرافیایی را تشکیل می‌دهند که انسان خود جزئی از آن به شمار می‌آید. به بیان دیگر، اکوسیستم جغرافیایی مکان و فضا واجد عناصر ساختی به همراه روابط سیستمی درون ساختی و برون ساختی است که الگوی روابط نظام‌یافته بین انسان، و محیط طبیعی و کالبدی خود را بازتاب می‌دهد تا زندگی مستمر و رو به توسعه را برای اجتماع انسانی آسان نماید (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۷۳). به لحاظ اینکه هر رشته علمی و معرفتی از دو وجه معرفت‌بنیادی و معرفت‌کاربردی برخوردار است، علم جغرافیا نیز از وجه و منظر بنیادی، «علم فضاشناسی» و از وجه و منظر کاربردی، «علم فضاسازی» است. بر اساس این، تعریف جغرافیا عبارت است از: «علم شناخت پدیده‌ها، ساختارها، الگوها و قانونمندی‌های فضای جغرافیایی و نیز ساماندهی بهینه آن به عنوان زیستگاه مناسب برای انسان‌ها» (همان، ۱۳۹۱ الف: ۱۸).

۱-۲- منشأ علم جغرافیا

همان‌طور که بیان گردید، فضای جغرافیایی در مقیاس‌های مختلف مکانی - محلی تا کروی / فراکروی، به مثابه محل زیست انسان، امری واقعی و بی‌نیاز از تبیین و استدلال است. این فضا که از جنبه‌های گوناگونی مانند ساختار، عناصر، ارتباطات، موقعیت‌ها و کارکردها بهره‌مند است، موضوع دانش جغرافیا شمرده می‌شود. فضای جغرافیایی دارای جنبه‌های گوناگونی مانند توپوگرافی، اتمسفریک، بیولوژیک، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، موقعیتی، امنیتی، کالبدی، ارتباطی، سکونت‌گاهی برخوردار است که دارای به هم پیوستگی‌های مکانی است و هر کدام می‌تواند موضوع یکی از رشته‌های تخصصی دانش جغرافیایی باشد که در آن، ابعاد گوناگون مانند ساختار، عناصر، ارتباط فضایی و کارکردها به روش علمی بررسی می‌شوند.

بنابراین باید یک شاخه علمی و معرفت‌شناسی به نام جغرافیا وجود داشته باشد تا به بررسی جنبه‌های آن موضوع و نیز ذخیره‌سازی و تدوین دانش‌های تولیدشده بپردازد و معارف و ادبیات علمی آن را ساماندهی و در قالب یک نظام علمی شکل دهد. بدین منظور، متناظر با جنبه‌های معرفت‌شناسانه فضای جغرافیایی فلسفه وجودی و هستی‌شناسانه جغرافیا، به عنوان یک نظام علمی و دارای رشته‌های تخصصی، اثبات می‌گردد که امکان انکار آن وجود نخواهد داشت (همان، ۱۳۹۱، الف: ۳۲).

۱-۳- تبیین معرفت جغرافیایی

رویکرد شناخت ماهیت و سرشت ساختاری و پدیداری بر پایه معرفت جغرافیایی، شناختی مستقل است که در خصوص واقعیت وجودی جهان آفرینش، ایجاد می‌شود؛ بنابراین شناختی اصیل و دارای اعتبار است و می‌توان به آن اعتماد کرد. در نگرش‌های کورولوژیک، میان رشته‌ای و تا اندازه‌ای ربطی، شناخت تعمیم‌پذیر به وجود نمی‌آید، یا چنانچه به وجود آید، می‌توان در اعتبار و اصیل بودن آن تردید کرد. از این رو، رویکردهای بیان‌شده در ماهیت و موضوع جغرافیا، به عنوان رشته‌ای علمی، تردید بنیادی ایجاد می‌نمایند؛ وقتی در ماهیت رشته‌ای تردید شود، آن رشته دیگر توانایی تولید نظریه‌های علمی جدید را نخواهد داشت. می‌توان گفت که به احتمال زیاد یکی از علل کمبود نظریه در حوزه معرفتی جغرافیا دیدگاه‌های ماهیت محور کورولوژیک، میان‌رشته‌ای و ربطی باشد که جغرافیدانان توجه ویژه‌ای به آن دارند.

جایگاه معرفت‌شناسی در دانش جغرافیا؛ نگاه‌ها و رویکردها ۱۶۱

در دانش جغرافیا فقر گزاره‌های علمی، به ویژه نظریه‌های علمی مشاهده می‌گردد زیرا معرفت جغرافیایی به خاطر دیدگاه‌های اشتباه به ماهیت آن، کمتر به تولید گزاره‌های نظری الگوها، نظریه‌ها و قانون‌های علمی می‌انجامد و کمبود نظریه علمی نیز ماهیت، سرشت و اصالت علمی رشته مربوطه را با چالش مواجه می‌سازد و در استقلال واقعی آن در قلمرو شناختی انسان تردید ایجاد می‌کند. دانش جغرافیا از نظر ماهیت فضایی، از نظریه‌های محدود و حتی قدیمی برخوردار است؛ از این جهت لازم است نظریه‌های علمی جغرافیا ماهیت و سرشت فضایی داشته باشند.

بنابراین، ایجاد دگرگونی و تغییر در دیدگاه‌های غیر تولیدی به علم جغرافیا و سوق دادن نظام علمی دانش جغرافیا به سمت نظریه‌های ساختاری فضا، به عنوان امری واقعی و قابل پژوهش می‌تواند دانش جغرافیا را از توانایی تولید گزاره‌های نظری در خصوص موضوع فضای جغرافیایی بهره‌مند سازد. این مسئله قادر است به پایداری و بالندگی آن در قلمرو معرفتی بشر، بازآفرینی و بسط دانش جغرافیا، ایفاء نقش و توانایی آن برای بهبود روندهای فضاسازی مطلوب و نیز آفرینش فضاهای مناسب برای زندگی انسان در همه شاخص‌ها مدد رساند.

علم جغرافیا در قالب نحله‌های معرفت‌شناسی خود به پژوهش درباره فضای جغرافیایی و ابعاد گوناگون آن می‌پردازد. هر کدام از نحله‌های معرفت‌شناسی قسمتی از ابعاد فضای جغرافیایی را مورد واکاوی قرار می‌دهند: آن قسمتی که در قلمرو منطق‌ها و ناحیه‌های جغرافیایی برای بیان ابعاد یا ماهیت ناحیه‌ها و منطقه‌های جغرافیایی قرار می‌گیرند، در قالب نحله‌های ناحیه‌ای و با نگرش توصیفی - تحلیلی پژوهش می‌شوند؛ آن قسمتی که در قلمرو الگوهای پخش و سامان‌یابی پدیده‌های ساختارها و نظام‌های فضایی و عمل متقابل در فضای جغرافیایی قرار می‌گیرد، قالب نحله‌های فضایی و با نگرش توضیح واکاوی فضایی مورد بحث و گفتگو قرار می‌گیرند؛ قسمتی که در قلمرو تأثیرگذاری مقتضیات، شرایط و متغیرهای جغرافیایی بر یکدیگر قرار می‌گیرد، در قالب نحله محیطی و با نگرش علی و معلولی بررسی می‌شوند؛ آن قسمتی که در قلمرو تعامل کنش متقابل پدیده‌ها و متغیرهای اجتماعی، سیاسی و فضایی قرار می‌گیرد، در قالب نحله تعاملی و با نگرش دیالکتیکی

واکاوی می‌شوند؛ آن قسمتی که در قلمرو واکاوی انتقادی گزاره‌های علمی جغرافیا برای پیرایش آن‌ها از گزاره‌های نادرست با کاربری آن‌ها در مناسب ساختن فضای زندگی و حیات و سرمشق زندگی انسان و به منظور بهبود گزاره‌های علمی، برطرف کردن ناهنجاری‌های فضایی و اصلاح سیاست‌ها و نحوه کاربری آن‌ها قرار می‌گیرد، در قالب نحله انتقادی و با نگرش رقابتی بررسی می‌شود. در نتیجه همه نحله‌های معرفت‌شناسی جغرافیایی در تعامل متقابل به تحقیق درباره فضای جغرافیایی مشغول می‌باشند و با شناخت نظام‌مندسازی آن‌ها، چارچوب ساختار معرفت‌شناسی دانش جغرافیا را به وجود می‌آورند و به سمت گسترش بیشتر هدایت می‌کنند.

از نظر معرفت‌شناسی، قسمت‌های بالا بر شناخت و تبیین ساختار اکوسیستمی و قانونمندی‌های فضا و روابط محیطی؛ الگوهای پخش و سامان‌یابی و تحلیل مکانی / فضایی پدیده‌ها؛ ماهیت‌شناسی و تبیین علی - کارکردی پدیده‌های فضایی؛ تبیین روابط سیستمی درونی و برونی، اعم از روابط علی یا فضایی مدل کاربردی شماره چهار الگوی مطالعات نظام‌مند فضای جغرافیایی در مقیاس‌های مختلف مانند مکانی محلی تا کروی جهانی و با هدف برنامه‌ریزی‌های توسعه و مدیریت سیاسی مکان و فضای جغرافیایی تأکید می‌نمایند و در دو حوزه معرفت‌بنیادی و نظری مانند نظریه‌ها، مدل‌ها، و حقایق و قوانین علمی و معرفت‌کاربردی مانند برنامه‌ریزی‌های مکانی / فضایی، و الگوهای عام و خاص، به تولید علم و معرفت خواهند پرداخت. (همان، ۱۳۹۱، الف: ۱۴).

۲- اسباب دستیابی به معرفت

۲-۱- روش‌شناسی اثبات‌گرایی

یکی از تأثیرگذارترین و همچنین مهم‌ترین مکتب‌های روش‌شناسی، مکتب اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم) است. واژه اثبات‌گرایی به‌مثابه‌گرایش فلسفی اولین بار از سوی سن سیمون^۱ و شاگردش آگوست کنت^۲ در قرن نوزدهم به کار گرفته شد و به‌واسطه آنان شیوه جدیدی برای کسب معرفت ایجاد گردید که با شیوه‌های پیشین دستیابی به شناخت در فلسفه تفاوت داشت. کنت در کتاب شش جلدی مشهور خود سیر فلسفه اثباتی، نظریه خویش را درباره مراحل تکاملی ذهن انسان توضیح می‌دهد و مدعی می‌شود اندیشه انسان

1. Sanit - Simon

2. Conte - Agust

حایگاه معرفت‌شناسی در دانش جغرافیا؛ حاشیاه و رویکرد؛ ۱۶۳

در ابتدایی‌ترین مرحله تکاملی اساساً ربانی بوده و سپس در جریان تکامل به مرحله فلسفی (متافیزیکی) وارد و سپس علمی (اثباتی) گردیده است. در مرحله ربانی، ذهن انسان همه پدیده‌های هستی از جمله پدیده‌های انسانی را با تمسک به ارواح و نیروهای مرموز ماورایی توضیح می‌دهد. ذهن فلسفی که تفکر منطقی را برای شناخت پیشه می‌نماید در نهایت در بند جست‌وجوی بیهوده علت‌های غایی باقی می‌ماند و از حدس و شهود فراتر نمی‌رود. فقط در مرحله تفکر اثباتی است که ذهن با تکیه بر ترکیب مناسبی از استدلال و مشاهده روابط علی میان پدیده‌های واقعی را درک می‌نماید. در مرحله اثباتی، اول ریاضیات و بعد فیزیک، شیمی، نجوم و زیست‌شناسی گسترش می‌یابند و بالأخره نوبت به علوم اجتماعی خواهد رسید. زمانی که پژوهشگر پدیده منظمی را در همه جا می‌بیند و هیچ استثنایی پیدا نمی‌کند، این نظام را به منزله قوانین علمی جهان شمول می‌پذیرد و بیان می‌نماید (سید امامی، ۱۳۹۱: ۴۵).

بر اساس شواهد تجربی، سازگاری یا ناسازگاری هر فرضیه در فرایندی تجربی آزمایش می‌شود. اگر این آزمایش موفقیت‌آمیز باشد، نظریه تأیید و در غیر این صورت باید نظریه را با شاخص‌های جدید اصلاح کرد؛ اما تمامی قوانین علمی جهان را شامل نمی‌گردد و بعضی قوانین به جای اینکه مدعی وقوع همه موارد منظم پدیده‌ای منظم باشند، تنها حاکی از درصدی از این موارد می‌باشند. اگر این درصد مشخص یا بر پایه گزاره معینی رابطه کمی آن با واقعه دیگری مشخص شده باشد، از این گزاره به عنوان «قانون آماری» نام‌برده می‌شود. هر جا دانش کافی برای تصریح قانونی وجود نداشته باشد، قوانین آماری بهترین گزاره قابل استفاده می‌باشند.

در مکتب علوم اجتماعی پژوهش علمی باید در تجربه‌های عینی، ملموس و مشخص فردی و جمعی متکی و دست‌یافتنی برای دیگر پژوهشگران و از ویژگی تکرار برخوردار باشد. کار عملی باید روش استقرایی باشد و درستی آن در آزمایش‌ها ثابت گردد. (پوپر، ۱۳۸۱: ۶۰-۶۱)؛ ضمن اینکه در انتها بر پایه روشی استقرایی باید با استدلال‌های عقلانی تعمیم‌پذیر و از ویژگی پیش‌بینی‌پذیر بودن بهره‌ور باشد (مالینوفسکی، ۱۳۷۹: ۹۵)؛ در مکتب علوم اجتماعی منظور از علم، یافتن روابط و کیفیت اشیا و پدیده‌ها با حس و تجربه

و کوشش از طریق اقامه فرضیه‌ها برای رسیدن به نظریه‌ها و قوانین تعمیم‌پذیر در راستای تبیین آن‌ها است زیرا در علوم اجتماعی نیز اساساً به قوانین آماری دست می‌یابیم، نه به قوانین جهان‌شمول. (سروش، ۱۳۷۵: ۱۲-۱۳). بخش مهمی از فلسفه اثبات‌گرایی مبتنی بر خردگرایی دکارتی است که بر شیوه‌های علم ریاضی استوار است؛ در نظر دکارت دو کنش ذهنی مهم در علوم ریاضی وجود دارد که شامل شهود و قیاس است و مبنای سایر علوم قرار خواهد گرفت. منظور او از شهود، درک ما از اصول متعارف یا بدیهیات مثل هندسه و جبر است. (لاوین، ۱۳۸۳: ۱۳۳). درک اثبات‌گرایان از سرشت انسان این است که انسان موجودی عاقل و حسابگر و سودجو است و همه انسان‌ها در برابر محرک‌های بیرونی کم و بیش رفتار مشابهی از خود نشان می‌دهند؛ به همین منظور پدیده‌ها و رفتارها تا اندازه زیادی تعمیم می‌پذیرد. اثبات‌گرایی معطوف به آن نوع تبیین و پیش‌بینی است که با دیدن پدیده‌های عینی و کشف نظم یا الگوی حاکم بر آن‌ها به دست آمده باشد. هستی‌شناسی اثبات‌گرا واقع‌گرایانه است و دنیای اجتماعی را همچون دنیای فیزیکی مستقل از ذهن انسان می‌داند (هیوز، ۱۳۶۹: ۵)؛ به همین منظور اگر دنیای اجتماعی به گونه‌ای قانونمند و مستقل از ذهن انسان موجودیت بیرونی داشته باشد، وظیفه اصلی پژوهش نیز کشف آن واقعیت بدون هر نوع دخل و تصرف است.

هر تبیین یا نظریه اجتماعی باید دو شرط لازم را دارا باشد: الف) تضاد منطقی و عقلانی در آن دیده نشود؛ ب) با داده‌هایی که به‌طور تجربی و آماری گردآوری شده‌اند، سازگار باشد. در روش‌شناسی اثبات‌گرا متناسب با مسئله پژوهش و موضوع مدنظر از روش‌های پژوهش متنوعی استفاده می‌شود که از آن جمله است: روش‌های توصیفی (پیمایشی، موردی و تحلیل محتوا)، روش‌های همبستگی و روش‌های علی و پس‌رویدادی (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳: ۴۷) که در علوم جغرافیایی در روش‌های مبتنی بر تجربه و آزمایش برای آزمون نظریه‌ها و مدل‌های کمی در چهارچوب تحلیل استقرایی یا ترکیب قیاس و استقرا موضوعیت خواهند داشت. در روش‌شناسی مبتنی بر عقل برای تولید و گسترش نظریه‌های علمی، تحلیل قیاسی و کاربرد نظریه‌ها و گزاره‌های تعمیم‌پذیر معرفتی در فهم، تحلیل و تبیین پدیده‌های فضایی اهمیت خواهند داشت. البته نظریه‌پردازی در علوم انسانی ذاتی نظیر فلسفه، سیاست، ادبیات، تاریخ و... اصولاً از ماهیت کیفی و عقلانی برخوردار می‌باشند و یافتن راه‌حل‌های کاربردی برای

مسائل اجتماعی - فضایی با رویکرد تجربه‌گرایی آماری است.

معرفت‌شناسی اثبات‌گرا بر دو پایه عقل و تجربه استوار است و شک و نقد به منزله فراتئوری در کانون اندیشه مدرن اثبات‌گرا قرار می‌گیرند و عقل به اتکای هستی خود به معرفت دست می‌یابد؛ بر این اساس در این مکتب پاسخ به مجهولات می‌باید بدون اتکا بر پیش‌دوری‌های فرهنگی و ایدئولوژیک و فقط با تأییدات تجربی و عقلانی شکل گیرد. اثبات‌گرایان کوشیده‌اند با تفکیک ارزش‌ها از واقعیت‌ها، از طرح گزاره‌های غیرعلمی و جانب‌دارانه دور شوند و تحلیل‌های خود را بر عینیت متکی نمایند.

روش‌شناسی کمی در علوم جغرافیایی دارای ابعاد عملیاتی به شرح زیر است:

۱- برخی ملاک عقلی را در مقایسه تطبیقی شاخص قلمروهای جغرافیایی در ابعاد مختلف با یکدیگر می‌دانند.

۲- برخی به عقل جمعی، یعنی نظر بیشتر مردم، اعتبار می‌دهند که این خود نگاه اثبات‌گرا به ملاک عقلی است و در این راستا به داده‌های ریاضی و آماری حاصل از این پیمایش‌ها توجه می‌کنند.

اثبات‌گرایان فضای جغرافیایی را ماده متحرک و براساس قوانین شکل گرفته به روش کمی قلمداد نموده‌اند. به اعتقاد آن‌ها نوع انسان این توانایی را دارد که فقط با اتکا بر عقل و تجربه در مسیر بهینه‌سازی زندگی خود گام بردارد و در نظر آن‌ها جغرافیا فقط از طریق روش تعمیم، شخصیت محکم علمی‌اش را به دست خواهد آورد؛ پژوهش‌های حوزه برنامه‌ریزی فضایی با موضوعات و علوم کمی نظیر آمار به همین دلیل است که ریاضی و مدل‌های اثباتی تلفیق و بیشتر مطالعات کاربردی در حوزه علوم جغرافیایی بر روش‌های آماری و کمی و استفاده از تکنیک‌ها مبتنی گردیده است و تفسیرهای سیاسی - ایدئولوژیک نقش محدودتری در پایش تغییرات فضایی پیدا نموده‌اند (Johnston, 2009: 393).

۲-۲- فضای جغرافیایی و مکتب هرمنوتیک

یکی از مهم‌ترین مکاتب شناختی و رویکردهای مهم به فلسفه علم، تفسیری یا هرمنوتیک است. این مکتب در اصل نگرشی زبان‌شناسانه است که عمل، اختیار و آگاهی انسان را

۱۶۶ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

به منزله عنصری مختار نفی می‌نماید و در جست‌وجوی ساختارهای پنهان و ناپیدایی است که وجوه مختلف فضای جغرافیایی از بازتولید آن حاصل می‌گردد. فرض اصلی این مکتب در فلسفه جغرافیا بر این است که در پس هر نماد در فضای جغرافیایی، روابط سیستمیک از آرا، اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌ها یافت می‌گردد که رابطه‌ای شبکه‌وار با یکدیگر دارند و اثر آن در نماد مدنظر تجلی یافته است. مسلماً وقتی این ساختار کشف گردد، امکان تبیین همه اجزا به منزله محصول آن ساختار وجود خواهد داشت (بشیریه، ۱۳۷۹: ۶۹).

در این مکتب فکری اصول کلی پوزیتیویسم مبنی بر احراز معرفت از مجرای تجربه و عقل‌گرایی مردود اعلام گردید (میلنر و براویت، ۱۳۹۰: ۱۳۵). در چهارچوب این مکتب مقولات و نمادهای موجود در فضای جغرافیایی به واسطه اسلوب‌های ساختارمند اجتماعی ساخته می‌شوند و پیرو تغییرات اجتماعی و تاریخی می‌باشند. این تغییر و اثرپذیری همیشه در حال دگرگونی و بازتولید است؛ به همین دلیل آن‌ها فضای جغرافیایی و جهان اجتماعی را در حال شدن می‌دانند (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۴).

فرا اثبات‌گرایی به شدت تأثیرپذیر از آثاری است که در عرصه‌های زبان‌شناسی پدید آمده است؛ به‌طور که نزد گروهی از اندیشمندان فضای جغرافیایی، زبان است و تمرکز رویکردهای فرا اثباتی بر فضا، معطوف به شناسایی عناصر قیاسی (مفاهیم و نشانه‌ها) و کشف شیوه‌ای است که این عناصر به آن سازمان پیدا می‌نمایند تا پیامی را بیاورند. اندیشمندان این مکتب به نادیده گرفتن و حتی نفی عامل منفرد انسانی در تولید نمادها و عناصر موجود در فضای جغرافیایی گرایش خواهند داشت. در نظر آن‌ها نمادها در فضای جغرافیایی، پدیدار ظاهری و ساختار و معنای نهفته و ناپیدا است که برای پیدا نمودن علت چگونگی پدیدار باید ساختار و معنای نهفته درونی را کشف نمود. پس ساختارگرایی مبنای فکری فلسفه پست‌مدرنیسم به شمار می‌رود و به‌طور کلی دو وجه مشخص خواهد داشت:

۲-۲-۱- نفی وحدت

از دیدگاه پس‌ساختارگرایان هر آنچه تاکنون متضمن وحدت و دارای مفهوم کانونی و حقیقی تلقی می‌گردیده، در واقع چندوجهی متأثر از نیروهای غیر عینی است؛ بنابراین هیچ

جایگاه معرفت‌شناسی در دانش جغرافیا؛ حاستگاه‌ها و رویکردها؛ ۱۶۷

نظریه، مفهوم و اندیشه حقیقی، مستقل و روشنی وجود نخواهد داشت و جهان علم مملو از مفاهیم غیر کامل و قرائت‌پذیر است. بر این مبنا در وادی علوم انسانی و تاریخ، از حیث مبنایی و فلسفی هیچ نوع مفهوم و نظریه تعمیم‌پذیر و وحدت‌پذیر فارغ از قدرت وجود نخواهد داشت (لیجت، ۱۳۸۳: ۱۲۰-۱۱۹).

پساساختارگرایی با دست‌شستن از هرگونه داعیه مکتب‌ساختارگرایی درزمینه عینیت، قطعیت، جامعیت و به جای مفاهیم جامع و جهان‌شمول ساختارگرایی بر چندگانگی، جزئیت، پراکندگی، کثرت، نبود انسجام و فردیت مفاهیم تأکید می‌نماید؛ پاساختارگرایی هرگونه قطب‌بندی، تقابل و دوگانگی ثابت، مفروض و مسلم پذیرفته‌شده ساختارگرایی را رد نموده و به وجوه متضاد یا ابعاد متباین و معارض عقیده ندارد و هرگونه اقتدار منتج به تولید پدیده‌ها و روابط را نفی می‌نماید. جغرافی‌دانان پاساختارگرا مفهوم ثابت، نفوذناپذیر و کمی فضا را در روش‌شناسی اثبات‌گرا نقد می‌نمایند؛ زیرا اعتقاد دارند درک مفهوم فضا به منزله مفهومی کمی و ساختاری موجب نادیده گرفتن اراده و آزادی کنشگران در شکل‌دهی به فضای جغرافیایی گردیده است. فضا در مکتب پاساختارگرا بیش از آنکه به صورت مطلق تحلیل گردد، به صورت یک فرایند، رابطه و کنش متقابل مفهوم‌سازی می‌گردد.

۲-۲-۲ - نفی وجود ارزش‌ها و هنجارهای حقیقی

از دیدگاه پست‌مدرنیست‌ها، مفاهیمی همچون حقیقت، عقلانیت، عدالت، خیر و همه مفاهیم و نهادهای فضایی مستقل از فرایندهای قدرتمند شکل‌دهنده آن‌ها نمی‌باشند؛ اما فرآورده این فرایندها هستند؛ بنابراین به‌طور مستقل و حقیقی وجود نخواهند داشت. چنین نمادها و ارزش‌هایی در فضای جغرافیایی و در مطالعات جغرافیایی فرهنگی از متن قدرت سیاسی و علایق اجتماعی جدا نمی‌باشند و فضای مستقل از ایدئولوژی و قدرت وجود نخواهد داشت؛ بنابراین تلاش پژوهشگر باید اساساً صرف فهم پدیدارها و روابط انسانی گردد و تحلیل علی را به علوم طبیعی برگرداند.

برای ایجاد هویت و فرهنگ برای هر جامعه، دیگر هویت‌ها و فرهنگ‌ها لزوماً بیگانه

۱۶۸ «فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی»، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

تلقی کردند و همه تمایزها در سنت فلسفی، همچون حق و باطل، صدق و کذب و... و پیرو آن نهادها و مفاهیم فرهنگی به این شیوه تکوین پیدا نمایند. به‌طور کلی قدرت و نهادهای تصمیم‌گیرنده موجود در فضای جغرافیایی و چگونگی پراکندگی آن‌ها متضمن یکدیگر می‌باشند و هیچ‌گونه رابطه قدرتی وجود ندارد که بدون ساختار تبعی حوزه‌ای از دانش و فرهنگ باشد (فوکو، ۱۳۷۸: ۴۰-۳۹).

در واقع پسا‌ساختارگرایی و ساختارگرایی در پاره‌ای از نظرات مشترک می‌باشند، ولی این به معنای همسانی این دو نیست. ساختارگرایی در پی آشکار کردن حقیقتی از ساختارها و سیستم‌های غیر عینی است (صالحی امیری، ۱۳۸۶: ۱۵۱) که علت ظهور نمادها در فضای جغرافیایی است. حال آنکه از نظر پسا‌ساختارگرایان فرهنگ و نمادهای وابسته به آن به شیوه‌های گوناگون و متنوع تفسیر می‌گردند و امکان حصول یک علت مشخص برای ظهور یک نماد فرهنگی در فضا وجود نخواهد داشت.

در نتیجه ظهور پسا‌ساختارگرایی در رابطه‌شناسی سیاست و فضا، نسبی شدن نمادها، عناصر و گفتمان‌های فرهنگی و طرح «روابط قدرت» به جای «روابط و معانی» بوده و بر این نکته اشاره خواهد داشت که گزاره و علم حقیقی و نماد فرهنگ مستقل به‌طور مبنایی قابلیت عینیت و پدیداری نخواهد داشت. بدین منظور معنای نمادها و پدیده‌های موجود در فضای جغرافیایی مستلزم «نامعین‌بودگی بی‌پایان» است.

نتیجه‌گیری و هدف نهایی

شناخت ساختارها، پدیده‌ها و سیستم‌ها، و کشف حقایق و قانونمندی‌های فضاهای جغرافیایی برای ساماندهی و ساخت فضایی مناسب و تنظیم روابط جوامع انسانی با فضا و زیستگاه آن‌ها بنیاد فلسفی علم جغرافیا است. تولید دانش، رفع نیازهای فضایی و شیوه درست زندگی برای انسان هدف کلی علم جغرافیا است؛ به دلیل اینکه انسان‌ها از یک‌طرف برای حیات خود نیازهای زیادی (اعم از مادی و معنوی) دارند که باید در چارچوب روابط و تعامل خود با فضای جغرافیایی، آن‌ها را برطرف کنند تا بتوانند به درستی زندگی کنند. ساخت چنین فضای آرمانی هدف غایی و مأموریت نظام علمی جغرافیا است. بر اساس این، جغرافیا از حیث

جایگاه معرفت‌شناسی در دانش جغرافیا؛ خاستگاه و رویکرد؛ ۱۶۹

بنیادی، علم فضاشناسی و از حیث کاربردی، علم فضا‌سازی است» از طرف دیگر برای زندگی، فعالیت، تفریح و غیره نیازمند فضا می‌باشند و حق طبیعی آن‌هاست که از مکان و فضای زندگی یا زیستگاهی امن، سالم، آرامش‌بخش، توسعه‌یافته، مدرن، فرح‌بخش، بی‌دغدغه، تعالی‌بخش و تأمین‌کننده نیازها را داشته باشد.

در حوزه نظری و بنیادی، مبانی نظری لازم را برای تولید مدل‌ها و روش‌های مناسب برای حل مسائل زندگی، برنامه‌ریزی و ساماندهی مکانی و فضایی فراهم آورد و همچنین هدف ارضای حس و غریزه کنجکاوی انسان‌ها که هم موجب ایجاد و افزایش آگاهی و دانش از ابعاد مختلف فضاهای جغرافیایی و هم نگرش انسان‌ها را به ابعاد مکان و فضای زیست و ماورای آن تقویت می‌نماید تا پدیده‌ها و فرایندهای مربوطه را عمیق‌تر، وسیع‌تر و کامل‌تر درک نمایند، فرصت‌ها و تهدیدها، قوت‌ها و ضعف‌های زیستگاه خود و محیط پیرامونی آن از سطح محلی تا جهانی را تشخیص دهند و مسیر زندگی‌شان را بهتر و بی‌خطرتر تعیین نمایند.

در حوزه کاربردی هم هدف از تولید معرفت در جغرافیا تأمین نیازهای مادی و معنوی است. در واقع علمی می‌تواند بقایش را تضمین نماید که در خدمت نیازهای فردی و اجتماعی انسان‌ها باشد. منظور از حوزه اجتماعی، کاربرد معرفت جغرافیایی و گزاره‌های علمی آن در جهت رفع نیاز سازمان‌های اجتماعی، نهادهای عمومی، شرکت‌های تولیدی و خدماتی، و همچنین حکومت‌ها و سازمان‌های دولتی است. در واقع جغرافیا موجودیت کاربردی خود را در ارتباط با حکومت‌ها و سازمان‌های مربوطه و بخش دولتی اشتغال جامعه تعریف می‌نماید.

جغرافیدان‌ها می‌توانند خود را در ارتباط با نیازهای شهروندان و بخش خصوصی تعریف نمایند و در خدمت مستقیم مردم قرار گیرند؛ همچنین باید سطح تعاملشان را با جامعه بالا برده و زمینه‌های اثربخشی و کارایی خود را درباره تأمین نیازهای شخصی و عمومی شهروندان، بنگاه‌ها و شرکت‌های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی فراوری و عملیاتی نمایند. آن‌ها باید نسبت به نهادسازی و تأسیس بنگاه‌ها و ساز کارهای فعالیت‌های مناسب، اقدام کنند.

این اقدام‌های مناسب باعث می‌گردد تا جغرافیدانان قابلیت‌های تخصصی خود را برای

۱۷۰ دوفصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

رفع نیازهای فضایی بخش‌های خصوصی و شهروندی، عمومی و حکومتی به نمایش بگذارند؛ به علاوه نگرش شهروندان، مدیران و تصمیم‌گیران جامعه را تغییر داده و اقبال آن‌ها را به علوم جغرافیایی افزایش دهند؛ همچنین بازار اشتغال فعال و مؤثری برای متخصصان و دانش‌آموختگان علوم جغرافیایی فراهم نمایند.



منابع

- بشیریه، حسین. (۱۳۷۹). نظریه‌های فرهنگی در قرن بیستم، تک جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی آینده‌پویان.
- پوپر، کارل ریموند. (۱۳۸۱). منطق اکتشاف علمی، ترجمه حسین کمالی، تک جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی - فرهنگی.
- حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۹۳). فلسفه جغرافیا، فصلنامه برنامه‌ریزی و آمایش فضا، دوره ۱۸، شماره ۲، ۲۷-۵۶.
- همو. (۱۳۸۸). سخن سردبیر، فصلنامه مدرس علوم انسانی - برنامه‌ریزی و آمایش فضا، شماره ۶۲.
- همو. (۱۳۹۱). مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی، تهران، سمت.
- سید امامی، کاووس. (۱۳۹۱). پژوهش در علوم سیاسی، تک جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق.
- سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۵). علم چیست؟ فلسفه چیست؟، تک جلد، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی صراط.
- صالحی امیری، سید رضا. (۱۳۸۶). مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی، تک جلد، چاپ اول، تهران، ققنوس.
- فوکو، میشل. (۱۳۷۸). مراقبت، تنبیه و تولد نوزادان، ترجمه افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش، تک جلد، چاپ اول، تهران، نشر نی.
- لاوین، ت. ز. (۱۳۸۳). از سقراط تا سارتر، ترجمه پرویز بابایی، تک جلد، چاپ اول، تهران، مؤسسه نشر نگاه.
- لچت، جان. (۱۳۸۳). پنجاه متفکر بزرگ، ترجمه محسن حکیمی، تک جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات خجسته.
- مالینوفسکی، برونیسلاو. (۱۳۷۹). نظریه‌ای علمی درباره فرهنگ، ترجمه عبدالمجید زرین‌قلم، تک جلد، چاپ دوم، تهران، گام نو.
- میلنر، آندرو و براویت، جف. (۱۳۹۰). درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر، ترجمه جمال محمدی، تک جلد، چاپ دوم، تهران، ققنوس.

۱۷۲ «فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی»، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

متقی، ابراهیم و کاظمی، حجت. (۱۳۸۶). سازه‌انگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست، دوره ۳۷، شماره ۴، ۲۰۹-۲۳۷.
هیوز، هنری استیورات. (۱۳۶۹). آگاهی و جامعه، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تک جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی.

Johnston, R. (2009). *Spatial science*, International Encyclopedia of Human geography, Vol 10, Pp 383- 394.

